

چرا دانش مخاطرات (مخاطره‌شناسی امری فطری است)؟

دکتر ابراهیم مقیمی

استاد دانشگاه تهران (Email: emoghimi@ut.ac.ir)

مخاطره‌شناسی فطری چیست؟

مخاطره‌شناسی را باید علم جوینده سلامت دانست؛ از این رو نمی‌توان آن را جدا از دیگر علوم در نظر گرفت. این علم به‌عنوان دانشی نافع با بهره‌گیری از جغرافیا، فلسفه، ریاضیات، اقتصاد، روان‌شناسی و دیگر علوم خود را توانمند می‌کند. این علم هم به نظم فضایی پدیده‌های مخاطره‌آمیز و هم به خود پدیده و هم به انسان و محیط زندگی وی توجه دارد. نگاه فطری به مخاطرات، به خدمات مورد نیاز جوامع و افراد برای کاهش مخاطرات، از تعادل فطری افراد و جوامع زیرساخت‌ها با توجه به الگوی فضایی آنها برای کاهش مخاطرات، از تعادل فطری افراد و جوامع حاصل می‌شود. تعمیم افزایشی یا کاهش مخاطرات می‌تواند ناشی از سطح ادراک فطری افراد و جوامع و سطح شکوفایی فطرت باشد. پنج سطح شکوفایی فطری برای کاهش مخاطرات در این مقاله به بحث نهاده شده است. به نظر می‌رسد که پنج رشته فکر منفک از هم که مبتنی بر داستان، روایت، کاوش و منطق است، درباره انسان یافت می‌شود. هر پنج فکر بر اساس تفکر هنجارگونه انسان انتخاب شده است؛ یعنی با هدف کاهش مخاطرات.

اولین فکر مبنی بر این است که انسان مخلوق برتر و نیز بهره‌مند از دو قدرت بزرگ سنجنده خاص (هوش) و صاحب فکر درباره مسائل مختلف است و با استفاده از آن می‌تواند مخاطرات خود را کاهش دهد. این ویژگی از این رو، ویژگی فطری امیدوارکننده و خیرخواهانه‌ای است. براساس این ویژگی، انتظار این است که زندگی برای انسان و جوامع نسبت به گذشته بهتر شود و در آینده مخاطرات کمتری داشته باشد. اگر این گونه نیست به این دلیل است که مبتنی بر فطرت آن نیست. یک مشکل در اینجا این است که هوش و فکر انسان (در بهترین شکل شکوفایی آن) هنوز کامل نیست و نیازمند زمان است. هوش انسان و فکر انسان در گذر زمان کامل‌تر می‌شود. از این رو در گذشته، نقصان فکری و هوشی انسان گاهی سبب می‌شد تا مثلاً در مکان‌هایی فعالیت کند یا اقداماتی انجام دهد که مخاطره‌آمیز بوده است. روند تاریخی مخاطرات انسان نشان می‌دهد که افت‌وخیزهایی در طول فعالیت و حیات خود دارد و به‌طور

کلی به صورت تعامل هوشیارانه و فکورانه با پیچیدگی خاصی رو به بهبود است. از این رو می‌توان امیدوار بود که انسان قرن بیست و یکم مخاطرات بیشتری نسبت به انسان قرن بیست و دوم نداشته باشد. چنانکه در مقایسه با گذشته نیز این‌گونه بوده است. نظر برتری انسان، در عین حال که مبنای دینی و علمی دارد، به خودی خود کاهش‌دهنده مخاطرات نیست. بلکه استفاده از شاخص هوشمندی و فکری آن است که آن را به سمت مخاطرات کمتر هدایت می‌کند. جامعه هوشمندتر و فکورتر، مخاطرات کمتری دارد. نظارت مستمر بر ادراک هوشی و فکری وی توسط خودش، می‌تواند کاهش مخاطرات را استمرار دهد؛ این امر فطری است.

نظر دیگر این است که انسان یکی از مخلوقات خداست و بر دیگر پدیده‌ها برتری ندارد. مبنای این عقیده، برابری روحانی است. در این نظر، هم انسان و هم پدیده‌های طبیعی، مخلوقات جهانی تصور می‌شوند و در وجود همه آنها خدا تجلی دارد. چون هر پدیده‌ای جلوه‌ای از خداست، پس انسان هم به‌عنوان یک پدیده، آن جلوه را دارد و بر دیگر پدیده‌ها برتری ندارد. نمادهایی که کمتر انتزاعی و مجردند، مانند این عقیده که خورشید و ماه، خواهرند و انسان کامل چون خورشید می‌درخشد؛ یا انسان زیبا چون ماه است؛ نسبت درخشندگی و زیبایی موجود در دو پدیده طبیعی، مقیاسی برای اندازه‌گیری درخشندگی و زیبایی انسان تلقی می‌شوند. زیبا دیدن هر دو نشان از هم‌ترازی فطری پدیده‌هاست. طبیعت و پدیده‌های آن را مظهر جلوه خدا قرار دادن و در چنین طبیعتی گناه نکردن، نوعی ویژگی ربانی مبتنی بر فطرت برای پدیده‌ها تلقی می‌شود. از این رو انسان، پدیده‌ای در ردیف دیگر پدیده‌هاست، نه برتر از آنها. از طرفی انسان بر مبنای افعال ذاتی دیگر پدیده‌ها تحول می‌یابد. اگر چنین نیز فرض شود، امید به کاهش مخاطرات وجود دارد؛ زیرا انسان ظهور پدیده‌های مخاطره‌آمیز را ضرورت زندگی بهتر خود تلقی می‌کند و در نتیجه از فطرت پدیده‌های دیگر نیز صیانت می‌کند.

هر دو فکر یا نگرش که محصول تلاش انسان تاریخی تاکنون است، در راستای کاهش مخاطرات زایش یافته‌اند. نقطه مشترک این دو نظر این است که هر دو در بردارنده یک مبدأ و معادند؛ همچنین اندازه هر دو به فکر و هوش انسان محدود است و به عبارتی از انسان زایش یافته است. چون شکوفایی انسان در طول زمان انجام می‌گیرد، درجه شکوفایی و تصور تجلی وی نیز به تدریج حاصل و کامل می‌شود. چنین فرض و تصویری در راستای کاهش مخاطرات با درجه‌ای از رهیافت فکری و هوش خاص انسان زمان خود است. مثلاً رهیافت فکری و هوشی انسان‌های زمان حضرت ابراهیم برای کاهش مخاطرات با انسان‌های کنونی متفاوت بوده است.

خدایان فرضی که حضرت ابراهیم آنها را درهم شکست، محصول نوعی فطرت‌گرایی به‌منظور کاهش مخاطرات بود. خدایان فرضی نسبت به فکر و هوش انسان متعالی، ماهیت خرافه‌دشت و با افکار و اندیشه حضرت ابراهیم سازگار نبود. وی معتقد به خدایی بود که ذاتی عالی‌تر از خدایان مصنوع داشته باشد، تأثیرگذاری آن در زندگی معنادار و مثبت باشد، قادر متعال باشد... یعنی در کاهش مخاطرات و افزایش سلامت انسان توانا باشد. چنین فکری از فطرت شکوفاشده وی ناشی می‌شود.

تفکر سوم مبتنی بر قداست انسان است. وی چون با تصور به خدا، خلق شده و صاحب فکر است، خداگونه می‌خواهد با بقیه جهان و پدیده‌ها از جمله رخدادهای مخاطره‌آمیز، برخورد کند. ثمربخشی انسان، ابزارسازی آن و رام‌کنندگی آن در این خواسته‌ها تبلور یافته است. جایی و زمانی هم که خداگونه برخورد نکرده است، مخاطرات اکولوژیک ناشی از رفتار انسان ظاهر شده است. این مخاطرات در جایی که به مصیبت تبدیل شده است، وی خود و جامعه را سرزنش کرده است. تقویت چنین سرزنشی به ورود مذاهب، ادیان، علم و عقل برای کاهش مخاطرات منجر شده است. در بعضی مذاهب و جوامع، ظهور مخاطرات برای متنبه کردن انسان و جامعه تلقی می‌شود. این نمونه‌ای از افول تفکر انسان و جوامع است.

در یونان باستان و در میان بومیان آمریکای شمالی پانتئیسم (Pantheism) و در اروپای قدیم مونوتئیسم (Monotheism) به‌عنوان سلوک خداگرایانه‌ای که انسان نیازمند به سلامت می‌تواند بخشی از سلامت خود را از آن کسب کند، مطرح بود. در چنین تفکری راز نیروی سلامت‌بخش در داخل یک اکولوژی منتج از پدیده‌های طبیعی قرار می‌گرفت. نابودی این رفتارها توسط حضرت ابراهیم و بعداً یهود و سپس مسیحیت و اسلام، صرفاً در گرو تمرکز بر یک قدرت واحد نبود. بلکه به این دلیل هم بود که بسیاری از مخاطراتی که انسان گرفتار آن بود و است، بین جوامع انسانی و در کل بشریت یکسان بوده و خواهد بود؛ یعنی دردی واحد که درمانی واحد را طلب می‌کند. نیازی واحد، رافع واحدی را طلب می‌کند. به هر حال استنباط می‌شود که بین خدا، انسان و مخاطرات، رابطه معناداری وجود داشته و دارد. انسان قدرتمند مسلط و سرکش و طغیانگر نیازمند نوعی مدیریت فراقدرتی است، چه به لحاظ ذاتی و چه به لحاظ اعتباری. به همین دلیل چنین خدایی باید تمام زمین را متعلق به خود بداند و انسان‌ها را مهمان (Guest) (ر.ک. قرآن). انسان در زمین را غریبه (Stranger) یا مسافر بداند و خود (خدا) را ماندگار. چنین تفکری اکنون نیز تداوم دارد. همه دارایی‌های انسان اعتباری است و صرفاً مدتی که در قید حیات است به آن مربوط است. مثلاً انسان مالک ۳۰۰ متر زمین است که بعد

از مرگش آن را به مالکیت دیگری می‌آورند. لذا شناور بودن قدمت و اعتباری شدن توان، آن را در ردیف پایین‌تری از فرایند قدرت خدا قرار می‌دهد.

از طرفی انسان در بین آنچه خلقت یافته و تمام پدیده‌های موجود حاضر نیست خود را پایین‌تر بداند. حتی اگر مجبور شود مهم‌تر از آن تصور کند، پایین‌تر تصور نمی‌کند. حتی اگر برهان دینی هم بر این وجود نداشت، به دلیل دو ویژگی هوشی و فکری، خود را کمتر تلقی نمی‌کند. دربارهٔ محاکمهٔ گالیله توسط کشیشان مسیحی در قرون وسطی شنیده‌اید. در محاکمه، به او گفتند بگو زمین نمی‌چرخد. او گفت حتی اگر من بگویم نمی‌چرخد، می‌چرخد. من که می‌دانم می‌چرخد، حال شما بگویید نمی‌چرخد.

گذشته را می‌توان چنین تصور کرد که گذشته است و با سپری شدن زمان بیشتر، مدت زمان گذشته طولانی‌تر می‌شود. در این فرایند رو به طولانی شدن نشیب و فرازهایی وجود دارد که بعضی فرازهای آن دوران طلایی (Golden age) محسوب می‌شود. علت طولانی شدن آن، ارتقای هوش و تفکر انسان است و مبتنی بر این است که چگونه زندگی خود را کیفی‌تر کند تا مخاطراتش کمتر شود.

تفکر چهارم مبتنی بر اختیارمندی انسان است، در «می‌خواهد» و «نمی‌خواهد» انسان نهفته است. به عبارتی در اختیاری که دارد. موج روزافزونی که در انسان و جوامع در مورد علاقه به محیط، طبیعت، خدا و کاهش مخاطرات شعله‌ور شده است، در علاقهٔ انسان و جوامع به خود نهفته است. انسان خود را دوست دارد و بر مبنای آن محیط را دوست دارد. خود را دوست دارد و بر مبنای آن طبیعت را دوست دارد و خود را دوست دارد و بر مبنای آن خدا را دوست دارد. خوددوست است؛ نمی‌خواهد مخاطره داشته باشد؛ می‌خواهد در بالاترین سطح امنیت و سلامت زندگی کند؛ وی نمی‌خواهد با زمین بیگانه باشد، زیرا خود را در آن شکوفا می‌داند؛ خود را بخشی از خلقت دنباله‌داری می‌داند که باید شکوفا شود.

این «می‌خواهم» و «نمی‌خواهم» جوامع و رفتارهای دوگانه است که به فرود و فراز زندگی وی منجر شده است، یعنی گاهی مخاطره‌آمیز و گاهی سلامت‌بخش. این نشان می‌دهد که انسان و جوامع، مختارند؛ آزادند که انتخاب کنند؛ راهی که به سمت مخاطرات بیشتری سیر دارد یا راهی که به سمت کاهش مخاطرات. این انتخاب بر مبنای این فکر است که انسان و جوامع مالک نفس خود هستند. اینکه خوب را انتخاب کنند یا بد را، شر را انتخاب کنند یا خیر را، افزایش مخاطره را انتخاب کنند یا کاهش مخاطره را. هر کدام را که انتخاب کنند مختارند. سمیعی و بصیری انسان و جوامع به وی می‌گویند درست است که تو مختاری، اما خوب را

انتخاب کن. بنابراین راه کاهش مخاطره را در پی بگیر. اینکه انسان مالک نفس خود است و بر مبنای این مالکیت می‌تواند انتخاب کند، به وی نوعی برتری نسبت به دیگر پدیده‌ها و جوامع نیز داده است. دیگر پدیده‌ها و جوامع این ویژگی و برتری را ندارند. احسن‌الخالقین (ر.ک. قرآن) نیز بنا به تفسیری که از آن محتمل است، احتمالاً بر همین مبنای مالکیت نفس است. مالکیت انسان و این حق انتخاب نیازمند درک ماهیت آن توسط خود وی است. چون ماهیت مالکیت نفس و حق انتخاب به تدریج برای انسان و جوامع هویدا می‌شود، انسان و جامعه هر آنچه را که به‌عنوان راه، انتخاب می‌کند، گاهی کج‌روی‌هایی مشاهده می‌شود؛ یعنی به سمت افزایش مخاطرات پیش می‌رود. چون شناخت ماهیت مالکیت بر نفس و ماهیت انتخاب در آینده، برای جوامع کامل‌تر می‌شود، این امیدواری وجود دارد که در آینده انسان با شناخت بیشتری که کسب می‌کند، مخاطراتش کمتر شود، یعنی مالکیت را از آن خود نداند؛ بداند که باید گذاشت و گذشت.

در حال حاضر این مالکیت و انتخاب در دو مرحله تفسیرشدنی است. مرحله اول مالکیت نفسی که ویژگی ذاتی انسان است، هویت انسان است، شناسنامه وی و امانتی است و به‌عبارتی مالکیت بالقوه یا مالکیت اولیه است. دوم مالکیت عملیاتی است. این مالکیت و انتخاب مبنای عقلی، علمی، دینی و احساسی دارد و بیشتر در جامعه تجلی می‌یابد و رو به کمال است؛ به‌عبارتی مالکیت کمالی و ثانویه است؛ انسان متناسب با تلاشش و نسبت برخوردارگی عقلی - علمی - دینی و احساسی، از آن مالکیت بهره‌مند می‌شود. خانه‌دار می‌شود، زمین‌دار می‌شود، شهرنشین می‌شود، شب تاریک را نورانی می‌کند، انواع کانی‌ها و معادن را جابه‌جا می‌کند، به تولید نسل می‌پردازد، صنعتکار می‌شود ... و وقتی مالکیت هرکدام به خطر می‌افتد خود را در مخاطره می‌بیند. این مالکیت نیز طی زمان در حال شکوفایی است و به نوعی «مالکیت کمالی» منتهی می‌شود. هرچه جامعه و فرد عقل‌مندتر، علم‌مندتر و دین‌مدارتر باشد، مالکیت کمالی شکوفاتر می‌شود، از این‌رو مخاطرات آن کمتر خواهد بود. عکس آن نیز صادق است. در مناجات حضرت علی (ع) آمده است «أنت مالک و أنا مملوک، و هل یرحم المملوک إلا المالك» بر همین مبناست. بر مبنای این است دارایی انسان اعتباری است، قراردادی است، زودگذر است. یرحم المملوک یعنی تو همراهی کردی تا من هر آنچه را که دارم به‌دست آورم. آنچه دارم از آن توست.

براساس مستندات قرآن، فطرت انسان دارای ترکیبی از خوبی و بدی و خیر و شر است و به‌عبارتی ماهیت دوگانه دارد (ر.ک. قرآن مجید). جامعه هم این‌گونه است، از این‌رو وقتی انسان و جامعه در راستای کاهش مخاطرات اقدام می‌کنند، یعنی مطابق قوانین طبیعی عمل می‌کنند؛

یعنی حرکت و رفتار طبیعی دارند؛ یعنی بهنجار عمل می‌کنند؛ یعنی انسان روان سالمی خواهد داشت. این یعنی کاهش مخاطرات. چنانچه خلاف آن عمل یا رفتار کند، خلاف قوانین طبیعی رفتار کرده است؛ یعنی ناهنجاری؛ یعنی حرکت قصری. این یعنی افزایش مخاطرات. اینکه چرا انسان و جوامع گاهی حرکت طبیعی دارد و گاهی حرکت قصری، گاهی رفتار مخاطره‌آمیز دارد و گاهی غیرمخاطره‌آمیز، همان چیزی است که برای پاسخ دادن به آن، علم مخاطره‌شناسی به وجود آمده است. پاسخ به این پرسش کار آسانی نیست. همین بس که بدانیم افراد و جوامع پیش‌رو و فکور و بصیر در راستای دستیابی به کاهش مخاطرات، یعنی خوبی و خیر، بیشتر تلاش می‌کنند.

نباید افراد و جوامع از این مالکیت بر نفسی که دارند و از حق انتخابی که دارند، زمین‌های ناپایدار را برای سکونت انتخاب کنند، نباید اعتیاد، جنایت، خیانت به حقوق خود و بشر را انتخاب کنند. انسان و جامعه‌ای که معتاد است، قبل از اعتیاد مختار بود. البته در حین اعتیاد نیز مختار است که آن را ترک کند، آن را انجام دهد یا نه، این مطلب به کیفیت مالکیت مالک بر نفس برمی‌گردد.

بر این اساس مسئله مخاطره‌شناسی به حدی عظیم است که مدت‌ها باید در آن تفکر کنیم. البته به اندازه‌ی توان. چون به انسان و جوامع مربوط است. سلامت جوامع به زبان آسان می‌آید. کسانی که معنای آن را می‌فهمند، باید خیلی کار کرده باشند تا آن را باور کنند. انسان از جهت اینکه مالک نفس خود است، به سلامت خاصی احتیاج دارد. نفس سلامت برای انسان و جوامع انسانی از روی اختیار و رفتار است. این مغایر با دیگر پدیده‌هاست که خودکار کار می‌کنند، حرکت می‌کنند، تغییر می‌یابند. برای مثال سلامت جامعه‌ای از زنبورهای عسل از روی خودکاری است.

در خلقت هر پدیده‌ای با تمام مقدماتش، حالت خودکاری وجودی دارد. پدیده‌های مخاطره‌آمیز طبیعی، ماهیت خودکاری دارند و این خود شدن و خودکاری آنها را در قانون طبیعی ذوب کرده است.

طبیعت، یعنی خودش فی ذاته می‌شود و این امر طبیعی است. یعنی ذات آن چنین است. چون چنین است، خودکار است. باور اینکه در این دنیای سراسر خودکار یک موجود یافت می‌شود که مختار باشد، یعنی می‌تواند باشد یا نباشد و بخواهد یا نخواهد، مهم است.

این به انسان و جوامع انسانی بزرگی می‌دهد. اگر اختیار و آزادی را از انسان سلب کنیم، وی را کوچک کرده‌ایم. اگر مخاطرات عظیمی پیش روی بعضی جوامع و انسان‌ها دیده می‌شود، از جمله علل آن این است که خود را کوچک کرده است.

وقتی انسان‌های جوامع، به ماهیت یک‌بار مصرفی تبدیل می‌شوند، به کوچک و کم‌ارزش قانع‌اند و شأن خود را درک نمی‌کنند، مخاطراتشان هم افزایش می‌یابد.

تفکر پنجم جمع‌بینی همهٔ موارد چهارگانه برای کاهش مخاطرات است.

به زبان دیگر، گلی که در محیط طبیعی خود را به انسان نشان می‌دهد، تنها برای این نیست که انسان از آن بهره‌مند شود. فطرت گل چنین است. آب گوارایی که در محیط طبیعی، خود را به انسان نشان می‌دهد، معنای دیگری برای بهره‌مندی فطری انسان از آن است. زلزله وقتی بخشی از دارایی انسان را حذف می‌کند، به انسان توانمندسازی و مقاوم‌سازی بیشتر را نیز هدیه می‌کند؛ و این امری فطری است. خواننده و محقق گرامی نظر شما چیست؟

منابع

- [۱]. قرآن مجید
- [۲]. مقیمی، ابراهیم (۱۳۹۲). *فلسفهٔ تغییرات محیطی*. چ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- [۳]. مقیمی ابراهیم (۱۳۹۴). *دانش مخاطرات*. چ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- [4]. Harre, R. (1985). *The philosophy of science*. Second edition. Oxford University Press, Oxford.
- [5]. Lane, S.N. (2001). Constructive comments on D. Massey 'Space-time, "science" and the
- [6]. relationship between physical geography and human geography'. *Transactions of the*
- [7]. *Institute of British Geographers*, 26: 243–256.
- [8]. Inkpen, Robert (2005). *Science, philosophy and Physical Geography*, Rutledge, London.